
فصل ششم

سرمایه داری انحصاری

عملکرد شیوه تولید سرمایه داری از آغاز پیدایشش یکسان باقی نمانده است. صرف نظر از سرمایه داری کارگاهی که در قرون ۱۶، ۱۷، ۱۸ گسترش یافت، در تاریخ سرمایه داری صنعتی به معنی دقیق کلمه، دو مرحله را می توان تشخیص داد:

- مرحله ی رقابت آزاد، از انقلاب صنعتی ۱۷۶۰ تا دهه ی ۱۸۸۰.
- امپریالیسم، از دهه ی ۱۸۸۰ تا به امروز.

۱- از رقابت آزاد تا تفاهم سرمایه داران

سرمایه داری صنعتی در اولین مرحله زندگی با تعداد زیادی از شرکت های مستقل- در هر بخش از صنعت- مشخص می گردد. هیچ یک از آن شرکت ها نمی توانست بر بازار مسلط شود. هر کدام از آنها به امید فروش کالاهایش می کوشید تا قیمت ها را پایین بیاورد.

این وضع زمانی دگرگون شد که تراکم و تمرکز سرمایه در یک سری از بخش های صنعتی فقط به تعداد کمی از شرکت ها که مجموعاً بین ۶۰ تا ۸۰ درصد فرآورده ها را تولید می کردند، اجازه ادامه حیات داد. از آن پس، این شرکت ها توانستند، توسعه یابند و کوشیدند تا بر بازار مسلط شوند و از سقوط قیمت فروش بوسیله ی تقسیم بازار بر حسب قدرت نسبی خود در هر زمان، جلوگیری کنند.

زوال سرمایه داری رقابت آزاد با انقلاب تکنولوژیکی مهمی که در همان هنگام بوقوع پیوست تسهیل شد. این انقلاب صنعتی با جایگزین کردن موتورهای برقی و احتراقی بجای موتورهای بخار بعنوان منبع اصلی انرژی در رشته های صنعت و ترابری یک رده از صنایع جدید- صنایع برق، وسائل برقی، صنایع نفت، صنایع اتومبیل و شیمیایی- که نیازمند سرمایه اولیه بسیار بیشتری نسبت به رشته های قدیمی صنعت بودند. و این از همان ابتدا تعداد رقبای بالقوه را محدود کرد.

اشکال عمده ی توافق بین سرمایه داران عبارتند از:

- کارتل و سندیکا در یک بخش صنعت که در آن هر واحد تولیدی شرکت کننده استقلال خود را حفظ می کند،
- تراست و ادغام شرکت ها که در آن به گروه مدیران عامل استقلال داده شده است،

گروه مالی و شرکت سهامی مرکزی، که در آن تعداد کمی از سرمایه داران نظارت بر مؤسسات زیادی را در بسیاری از رشته های صنعتی که از نظر حقوقی مستقل از یکدیگر هستند، در اختیار دارند.

۲- تراکم بانک ها و سرمایه مالی

همان روند تراکم و تمرکز سرمایه که در صنعت و ترابری صورت گرفت در بانک داری نیز بوقوع پیوست. در پایان این تحول، تعداد کمی از بانک های عظیم بر زندگی مالی کشورهای سرمایه داری چیره شدند.

نقش اصلی بانک ها در نظام سرمایه داری اعتبار دادن به شرکت هاست. هنگامی که تمرکز بانکی بسیار پیشرفته باشد، تعداد اندکی از بانک داران عملاً انحصار اعتبار دادن را در اختیار دارند. این انحصار به آنها امکان می دهد تا دیگر همانند وام دهندگان منفعل رفتار نکنند، یعنی صرفاً به جمع آوری بهره سرمایه اشان بسنده نکرده و به انتظار رسیدن موعد دریافت وامی که پرداخته اند ننشینند.

در حقیقت، بانک‌ها که به شرکت‌هایی که به فعالیت‌هایی از یک نوع یا مشابه اشتغال دارند اعتبار می‌دهند، علاقه زیادی به ادامه کار و رونق مالی تمامی این شرکت‌ها دارند. این بانک‌ها مایل‌اند که از تنزل نرخ سود بوسیله رقابت شدید جلوگیری کنند. بنابراین بانک‌ها در امر تسریع - و گاه تحمیل - تراکم و تمرکز صنعتی دخالت می‌کنند.

با این کار، بانک‌ها ابتکار بوجود آوردن تراست‌های بزرگ را بدست می‌گیرند. از همین طریق، بانک‌ها از انحصار خود بر تسهیلات اعتباری برای بدست آوردن سهمی در سرمایه شرکت‌های بزرگ در ازای اعتباری که می‌دهند، استفاده می‌کنند. بدینگونه سرمایه مالی - یعنی سرمایه‌ی بانکی که در صنعت راه یافته و قادر است که در دایره سرمایه صنعتی برای خود موقعیت غالبی بدست آورد - رشد می‌کند.

در رأس هرم قدرت در دوران سرمایه‌داری، انحصاراتی از گروه‌های مالی می‌رویند که در عین حال بانک‌ها، سایر مؤسسات مالی (مثلاً شرکت‌های بیمه)، تراست‌های بزرگ صنعتی و حمل و نقل و فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای و غیره را در اختیار دارند. گروه انگشت شماری سرمایه‌دار بزرگ "۶۰ فامیل" مشهور در آمریکا و "۲۰۰ فامیل" در فرانسه کلیه اهرم‌های قدرت اقتصادی کشورهای امپریالیستی را در دست دارند.

در بلژیک حدود ده گروه مالی، همراه با چند گروه خارجی بخش‌های کلیدی اقتصاد را در اختیار دارند.

در ایالات متحده گروه مالی غول‌پیکر (خصوصاً گروه‌های مورگان، راکفلر، دوپانت، گروه ملون، گروه "بانک آمریکا" و غیره) بر کل حیات اقتصادی تسلط دارند. در ژاپن هم که ژیباتسوهای (تراست) قدیمی ظاهراً بعد از جنگ جهانی دوم تجزیه شدند، وضع بر همین منوال است و تراست‌ها دوباره به سادگی تأسیس گردیده‌اند. گروه‌های مهم در ژاپن، میتسوبیشی، میتسونی، ای‌تو، سومیتومو، و مارویری، هستند.

۳- سرمایه داری انحصاری و سرمایه داری رقابت آزاد

پیدایش انحصارات بمعنی از میان رفتن رقابت سرمایه داری نیست. حتی به این معنی هم نیست که در هر رشته از صنعت یک شرکت کاملاً چیره شده است. مهمتر از همه به این معنی است که در بخش های انحصاری شده:

الف- رقابت دیگر به گونه ای عادی با کاهش قیمت ها انجام نمی گیرد،
ب- و به دلیل الف، تراست های بزرگ سود/افزونه انحصاری دریافت می کنند،
یعنی نرخ سود آنها بالاتر است از نرخ سود شرکت هایی که در بخش های غیرانحصاری هستند.

به غیر از این ملاحظات رقابت ادامه دارد:

الف- در بخش های غیرانحصاری اقتصاد که تعدادشان زیاد است؛
ب- میان انحصارات، معمولاً به کمک تکنیک هایی جز کاهش قیمت فروش (معمولاً از طریق کاهش قیمت تمام شده، یا از طریق تبلیغ و غیره) و بعضی اوقات از راه "جنگ قیمت ها"، به خصوص هنگامی که روابط نیروها میان تراست ها تغییر کرده و مساله تقسیم جدید بازارها براساس توازن قدرت جدید مطرح است؛
ج- میان انحصارات "ملی" در بازار جهانی، اساساً از طریق "طبیعی"، "جنگ قیمت ها". اما تراکم سرمایه می تواند بحدی پیش برود که حتی در بازار جهانی چندین شرکت تنها بازماندگان رشته ای از صنعت باشند و این می تواند منجر به ایجاد کارتل های بین المللی شود که بازارهای فروش را میان خود تقسیم کنند.

۴- صدور سرمایه

انحصارات، تنها بوسیله محدود کردن رشد تولید، و بنابراین انباشت سرمایه، می توانند تسلط خود را بر بازارهای انحصاری شده حفظ کنند، اما از سویی دیگر، همین انحصارات، عمدتاً بخاطر سودافزونه انحصاری که عایدشان می شود، مالک

سرمایه های فراوانی هستند. پس خصوصیت ویژه دوران سرمایه داری امپریالیستی، پدیده ی سرمایه افزونه است در دست انحصارات کشورهای امپریالیستی که، بدنبال زمینه های جدید سرمایه گذاری می گردند. از این رو صدور سرمایه مشخصه اساسی دوران امپریالیسم است.

این سرمایه به کشورهای صادر می شود که بتواند سود بیشتری از سود متوسط در بخش های رقیب کشورهای امپریالیستی بدست آورد، و بتواند محرک فعالیت هایی باشد که مکمل فعالیت های کشور مادراند. چنین سرمایه ای در درجه اول برای رشد تولید مواد اولیه گیاهی و معدنی در کشورهای عقب افتاده (آسیا، آفریقا و امریکای لاتین) بکار گرفته می شود.

تا زمانیکه سرمایه داری در بازار جهانی فقط برای فروش کالاهایش و خرید مواد اولیه و مواد غذایی عمل می کرد، علاقه چندانی به فتح مناطق جدید با توسل به نیروی نظامی نداشت (با این همه نیروی نظامی برای از میان برداشتن سدها در مقابل ورود کالاها مورد استفاده قرار می گرفت. مثلاً جنگ های تریاک که توسط انگلستان جهت مجبور کردن امپراطوری چین برای لغو ممنوعیت ورود تریاک از هند که مستعمره بریتانیا بود صورت گرفت). اما به محض اینکه صدور سرمایه اهمیت زیادی در عملیات بین المللی سرمایه داری بدست آورد، این وضع تغییر کرد.

قیمت کالایی که فروخته می شود باید حداکثر ظرف چند ماه پرداخت شود، در حالیکه سرمایه ای که در یک کشور سرمایه گذاری می شود تنها سال ها پس از سرمایه گذاری باز می گردد. از این روست که قدرت های امپریالیستی علاقه زیادی به استقرار نظارت دائمی خود بر کشورهایی که در آنها سرمایه گذاری کرده اند، دارند. این نظارت در کشورهای شبه مستعمره به گونه ای غیرمستقیم است. کشورهای شبه مستعمره از طریق دولت هایی که در ظاهر مستقل هستند ولی در واقع دست نشانده خارج اند اداره می شوند. ولی در کشورهای مستعمره این نظارت مستقیم است - یعنی از طریق دستگاه اداری که مستقیماً وابسته به کشور مادر است

اعمال می شود. بنابراین عصر امپریالیسم با گرایش تقسیم جهان به امپراطوری هایی مستعمرانی و مناطق تحت نفوذ قدرت های بزرگ امپریالیستی مشخص می شود. این تقسیم بندی در دوره معینی (بخصوص بین سال های ۱۸۸۰-۱۹۰۵) به مثابه ی عملکرد توازن موقتی نیروها صورت گرفت: این توازن قدرت عبارت بود از تسلط بریتانیای کبیر، قدرت و اهمیت امپریالیست های فرانسه، هلند، و بلژیک و ضعف نسبی قدرت های امپریالیستی و "جوان": آلمان، ایالات متحده، ایتالیا و ژاپن. سلسله جنگ های امپریالیستی وسیله ای بودند که از طریق آن قدرت های امپریالیستی "جوان" کوشیدند با استفاده از تغییر توازن نیروها، تقسیم جهان را به نفع خود تغییر دهند: جنگ امریکا و اسپانیا، جنگ روس و ژاپن، جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم.

اینها جنگ هایی بودند برای غارت، برای مناطق جدید سرمایه گذاری، برای منابع مواد خام، و برای کنترل بر بازارها و نه برای یک "آرمان" سیاسی (له یا علیه دموکراسی، له یا علیه حکومت مطلقه، له یا علیه فاشیسم). مطالب مذکور در مورد جنگ های فتح مستعمرات که سراسر دوره ی امپریالیسم را می پوشاند نیز صادق است (در قرن بیستم، جنگ ایتالیا علیه ترکیه، جنگ چین و ژاپن و بخصوص جنگ ایتالیایی ها علیه حبشه ایها)، یا جنگ استعمارگران علیه جنبش های رهایی بخش خلق (الجزایر، ویتنام، و غیره) که در آن امپریالیست ها برای غارت در جنگ شرکت کردند، در حالیکه مردم مناطق شبه مستعمره و یا مستعمره برای هدفی بر حق می جنگند و می کوشند که خود را از یوغ بردگی امپریالیسم برهانند.

۵- امپریالیست ها و کشورهای وابسته

بدین ترتیب، عصر امپریالیسم، صرفاً شاهد برقراری کنترل یک تعداد قطب مالی و صنعتی در کشورهای مادر نیست. بلکه عصر امپریالیسم همچنین با استقرار کنترل

بورژوازی امپریالیست معدودی کشور بر مردم کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، یعنی دو سوم نوع بشر مشخص می شود.

بورژوازی امپریالیست ثروت قابل ملاحظه ای را از کشورهای مستعمره و شبه مستعمره استخراج می کند. سرمایه ای که در این کشورها سرمایه گذاری شده است، *سود افزونه*، مستعمراتی از این کشورها بدست می آورد و به کشورهای مادر می برد. تقسیم جهانی کار که بر پایه ی مبادله کالاهای ساخت کشورهای مادر با مواد خام کشورهای مستعمره قرار دارد به *مبادله ی نابرابر می انجامد* که در آن کشورهای فقیر مقدار کار بیشتری را (که کمتر فشرده است)، با مقدار کمتری کار (که بیشتر فشرده است) مبادله می کنند. هزینه اداره مستعمرات را با مالیات بستن بر مردم مستعمره تأمین می کنند (سهم بزرگی از در آمد مالیاتی نیز به کشورهای مادر منتقل می شود).

منابعی که از کشورهای وابسته استخراج می شوند، بهنگام تهیه ی منابع مالی برای رشد اقتصادی این کشورها از دسترس خارج می شوند. بدین ترتیب امپریالیسم *یکی از منابع عمده ی عقب افتادگی نیمکره جنوبی کره زمین است.*

۶- عصر سرمایه داری پسین

دوران امپریالیسم را می توان به دو مرحله تقسیم کرد: نخست دوره امپریالیسم کلاسیک که دوره پیش از جنگ جهانی اول و نیز دوره میان دو جنگ را شامل می شود، و دوره ی سرمایه داری پسین که از پایان جنگ جهانی دوم آغاز می گردد.

در دوره ی سرمایه داری پسین، تجمع و تمرکز سرمایه، هر چه بیشتر، در مقیاس بین الملل گسترش می یابد. در حالیکه تراست انحصاری ملی "واحد اساسی" امپریالیسم کلاسیک بود، شرکت های چند ملیتی "واحد اساسی" عصر سرمایه دار پسین هستند. اما همچنین، دوره سرمایه داری پسین با تسریع نوآوری های فنی، با

استهلاک سریعتر سرمایه هایی که در خرید ماشین ها سرمایه گذاری شده اند، با لزوم برنامه ریزی و حساب دقیق تر مخارج و سرمایه گذاری برای شرکت های بزرگ، و با گرایش به برنامه ریزی اقتصادی دولت که نتیجه طبیعی این نکات هستند، مشخص می شود.

در عصر سرمایه داری پسین مداخله اقتصادی دولت بدین رو افزایش می یابد که بورژوازی به کمک دولت برای نجات بخش های صنعتی که دچار کسری مزمن هستند، و همچنین در بخش هایی که هنوز قادر به ایستادن به روی پای خود نیستند، احتیاج دارد، بعلاوه بورژوازی محتاج آن است که دولت عمدتاً از طریق سفارشات دولتی (در درجه اول، و نه منحصر، سفارشات نظامی)، کمک های مالی و غیره، سود انحصارات بزرگ را تضمین کند.

بین الملل شدن فزاینده ی تولید از یک سو و دخالت فزاینده ی دولت ملی در حیات اقتصادی از سونی دیگر به یک سلسله تضادهای جدید در دوره سرمایه داری پسین می انجامد، که بحران نظام پولی جهان که از تورم دائمی تغذیه می شود، عمده ترین تجلی آن است.

مشخصه ی دیگر عصر سرمایه داری پسین، تجزیه ی عمومی امپراطوری های مستعمراتی و تبدیل کشورهای مستعمره به شبه مستعمره، تغییر جهت صدور سرمایه- که اکنون از یک کشور امپریالیستی به کشور امپریالیستی دیگر حرکت می کند، و نه از یک کشور امپریالیستی به یک مستعمره- و اولین قدم ها در راه صنعتی کردن کشورهای شبه مستعمره است (که عمدتاً منحصر به صنایع مواد مصرفی می شود). این گرایش تنها کوشش بورژوازی های بومی برای جلوگیری از جنبش های توده ای و قیام در کشورهای آنان نیست، بلکه نتیجه ی این واقعیت نیز هست که صدور ماشین آلات و وسایل امروزه قسمت اعظم صادرات خود کشورهای امپریالیستی را تشکیل می دهد.

نه دگرگونی‌هایی که در عملکرد اقتصاد سرمایه‌داری در کشورهای امپریالیستی صورت گرفته و نه دگرگونی‌های مربوط به اقتصاد کشورهای شبه مستعمره و نه عملکرد کل نظام امپریالیستی، هیچ کدام نمی‌توانند ما را به صحت نتیجه‌ای که لنین پیش از نیم قرن پیش در رابطه با اهمیت تاریخی دوران امپریالیسم گرفت، مشکوک سازد. سرمایه‌داری پسین دوره بالا گرفتن کلیه تضادهای ما بین امپریالیست‌هاست. دوره‌ای است که همراه با برخوردهای قهرآمیز، و جنگ‌های امپریالیستی، و جنگ‌های رهانی بخش ملی و جنگ‌های داخلی است. این عصر، دوره‌ی انقلاب و ضدانقلاب، دوره‌ی برخوردهای انفجارآمیز است و نه دوره پیشرفت آرام و مسالمت‌آمیز تمدن.

امروز بسیار مهم است که این افسانه را که اقتصاد غربی کنونی دیگر یک اقتصاد سرمایه‌داری واقعی نیست، بدور اندازیم. رکود تعمیم یافته سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ در کل اقتصاد سرمایه‌داری بین‌المللی ضربه مهلکی به این نظریه که ما در یک دوره باصطلاح "اقتصاد مختلط" بسر می‌بریم وارد آورد. براساس این نظر تنظیم زندگی اقتصادی بوسیله‌ی دولت ضامن رشد مداوم اقتصادی، اشتغال کامل و بالا رفتن سطح زندگی برای همه است. اما واقعیت یکبار دیگر ثابت کرد که احتیاجات سود خصوصی به چیرگی خود بر اقتصاد ادامه می‌دهد، و بطور ادواری موجب پیدایش بیکاری و اشباع تولید می‌شود، و این مؤید این است که ما هنوز در دوره اقتصاد سرمایه‌داری بسر می‌بریم.

همچنین است در مورد نظریه‌ای که ادعا می‌کند، دیگر این مقتدرترین گروه‌های سرمایه‌داری نیستند که اجتماع غربی را می‌گردانند، بلکه اجتماعات غربی را اکنون مدیران، دیوان‌سالاران و صاحبان مهارت و دانشمندان رهبری می‌کنند. این نظریه به هیچ برهان جدی علمی استوار نیست. بسیاری از این "اربابان" اجتماع در طی دو دوره رکود اخیر خود را ویلان خیابان‌ها یافته‌اند. نمایندگی قدرت که سرمایه‌بزرگ آن را می‌پذیرد و در شرکت‌های عظیمی که در زیر کنترل خود دارد کامل می‌کند،

دربار گیرنده اغلب امتیازات سنتی آن است بجز اصلی ترین آنها: تصمیم نهائی در مورد اشکال و جهت اصلی انباشت و سرمایه گذاری سرمایه. از هر چه که ربطی به "مقدس ترین مقدسات" داشته باشد بخوبی حفاظت می شود و این "مقدس ترین مقدسات" همان اولویت سودهای انحصارات است که میتوان سهم سود سهام داران را فدای آن کرد. آنهایی که این مطلب را گواه ثبوت این نظر می دانند که دیگر مالکیت خصوصی اهمیت چندانی ندارد، گرایش غالب از آغاز سرمایه داری را فراموش کرده اند، یعنی فدا کردن مالکیت خصوصی تعداد بسیاری از ماهی های کوچک به نفع یک مشت ماهی عظیم الجثه .